

# بازسازی مجدد صحنه تیراندازی مرگبار ماموران



سمت خودروشان شلیک کردیم.

او ادامه داد: ما متوجه حضور دو سرنشین دیگر در صندلی عقب خودرو نشدیم. سوابق دو برادر نشان می‌دهد آنها چند بار به اتهام مواد مخدر و شرارت دستگیر شده‌اند. همچنین پسر جوان دیگری که در صندلی عقب خودرو بود، به اتهام سرقت تحت تعقیب بوده و همراه دو برادر به تهران فرار کرده بود. وقتی سد راه خودرو شدیم متهم تحت تعقیب با قمه به سمت ما حمله کرد که ما نیز در دفاع از خود به سمت آنها تیراندازی کردیم. دو سرنشین جلوی خودرو همراه خود سلاح سرد داشتند.

با تکمیل تحقیقات و با توجه به درخواست اولیای دم برای قصاص، پرونده شش مامور برای صدور حکم به شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران ارجاع شد. اردیبهشت سال گذشته عامل این سه قتل پای میز محاکمه رفته و به دفاع از خود پرداختند. قضات دادگاه کیفری حکم قصاص برای شش مامور صادر کردند و این حکم برای تایید به دیوان عالی کشور ارجاع شد، اما با نواقضی که شعبه ۴۷ دیوان عالی کشور برای این پرونده گرفت، بار دیگر پرونده شش مامور سبزواری برای برطرف شدن نواقض به دادسرای جنایی تهران ارجاع شد.

قضات دیوان عالی کشور چهار نقض بر این پرونده گرفته و از بازپرس شعبه سوم دادسرای امور جنایی تهران خواستند بار دیگر بررسی کند که آیا ماموران تعقیب و مراقبت را رعایت کرده‌اند. دومین مورد این که آیا قوانین به‌کارگیری سلاح توسط ماموران پلیس سبزواری رعایت شده است. همچنین از شهود و مطلعین و ماموران بار دیگر تحقیق شود و در نهایت بار دیگر ماموران با حضور در صحنه قتل به بازسازی صحنه جنایت بپردازند. به این ترتیب بازپرس جنایی دستور بازسازی مجدد صحنه تیراندازی مرگبار را صادر کرد و به‌زودی ماموران برای دومین بار به بازسازی صحنه خواهند پرداخت.

پرونده تیراندازی مرگبار ماموران سبزواری به سارقان فراری برای رفع چهار نقض به دستور قضات دادگاه دیوان عالی کشور به دادسرای جنایی ارجاع شد. شش مامور پیش از این به قصاص محکوم شده بودند. قرار است آنها صحنه تیراندازی را بازسازی کنند. رسیدگی به این پرونده از اوایل آبان ۹۴ و با گزارش تیراندازی مرگبار در سه راه افسریه به پلیس آغاز شد. ماجرا از این قرار بود که مردی هراسان با پلیس تماس گرفت و از تیراندازی شش سرنشین دو خودروی سمند و پژو به سوی سرنشینان یک خودروی پراید سفید خبر داد. بلافاصله ماموران امداد و پلیس راهی محل حادثه شدند. در بررسی‌ها مشخص شد راننده خودرو و پسر جوانی که در صندلی جلو نشسته بود به علت اصابت گلوله کشته شده و دو سرنشین دیگر خودرو که یکی از آنها سرباز بود مجروح شده‌اند. با حضور تیم جنایی در محل، تحقیقات از شش مرد تیرانداز نشان داد آنها ماموران پلیس آگاهی سبزواری بودند که با نیابت قضایی برای دستگیری یک مظنون به قتل به تهران آمده و با مشاهده مظنون، هر شش مامور پلیس با سلاح کلاشینکف و کلت به سوی خودروی او شلیک کردند که دو پسر ۲۱ و ۳۲ ساله کشته شدند. در حالی که تحقیقات از ماموران ادامه داشت ساعتی بعد یکی از مجروحان حادثه به علت اصابت تیر به سرش و شدت جراحات جاننش را از دست داد.

سرباز ۱۹ ساله نیز در تحقیقات گفت: سرباز کلانتری هستم و برای رفتن به محل خدمتم در دوراهی گبر پاکدشت سوار خودرو شدم تا به سه راه افسریه بروم. در نزدیکی مقصد دو خودرو سد راهمان شدند و به سمت خودرو تیراندازی کردند که من مجروح شدم. باتوجه به آن که تیراندازی ماموران، مرگ سه نفر را رقم زده بود به دستور بازپرس شعبه سوم دادسرای امور جنایی تهران تحقیقات از آنها صورت گرفت. یکی از ماموران در تحقیقات اولیه گفت: یک ماه قبل مرد ۶۰ ساله‌ای که از دامداران سبزواری بود در محل کارش با شلیک گلوله به قتل رسید. در تحقیقات متوجه شدیم عامل این جنایت پسر ۲۱ ساله‌ای بوده که از اشرار سابقه‌دار مشهد است. پسر مقتول انگیزه قتل را اختلافات قبلی عنوان کرد و ما بررسی‌هایمان را برای دستگیری متهم جوان ادامه دادیم تا این که متوجه شدیم قاتل ۲۰ روز قبل سوار بر خودروی پرایدش به تهران متواری شده است. پس از هماهنگی‌های قضایی راهی تهران شدیم و متهم را همراه برادرش شناسایی کردیم. به صورت نامحسوس او را تحت تعقیب قرار دادیم و در نهایت به آنها دستور ایست دادیم، اما متهم به‌خطا ما توجهی نکرد. ما هم به ناچار به

تا از تخلیفات ریز و درشت و انتشار های دیوار و شیپور، به‌خصوص دیوار، خط و نشان کشید تا سروسامانی بد که هم جرم است و هم تولید ز فروش کفش، لباس، خانه، خودرو، مرغ زنده قلااده به گردن، مالخر هم هست تا بد. در آگهی‌های بزن بهادر هم بود و به کمک برد و خاک بپا کنند، اما زورش را نداشتند. باز دعوا رخ هم تعیین کرده بود و در ازای ده هزار تومان، هل دادن ۲۰ هزار تومان، با قوه بالای بدن ۳۰ هزار تومان می‌گرفت. بیل‌شان هم چندان روبه‌راه نبود و تقریباً پوشنده پول خریدار را بالا نکشد. ه‌مرو، آمار برخی آگهی‌های هنجارشکنانه بعضی از آنها، مردانی همسفر ۲۴ ساعته ند که در به در دنبال ماساژور خانم نه‌کمک مالی، در پی شکار زنان و دختران جخی فروشندگان خودرو در سایت دیوار را بد قرار دادند.

این مرد شیطان صفت شکایت کردند. این نتاج‌وزان با سوءاستفاده از آگهی‌های زنان بازماند با آنها تماس گرفته و در قالب یک فرد بیرحم‌خواه آنها را در دام خود می‌انداختند. سردار وحید مجید، رئیس پلیس فتای کشور هم درباره آگهی‌های غیراخلاقی در پوشش ماساژور در این سایت‌ها به تپش گفت: بربرانه این سایت‌ها نظارت‌هایی را داریم و لسلطانی با مدیران آنها برای حذف آگهی‌های مرم‌زا داشته‌ایم. درخصوص تبلیغات ماساژ هم برنامه‌هایی را اجرا کرده و به این موضوع ورود کرده‌ایم و در صورت مشاهده اقدامات مجرمانه، قطعاً با هماهنگی قضایی برخورد خواهیم داشت. پس از انتقادهای پلیس به جرایم رخ داده در این دو سایت، مدیران دیوار و شیپور نظارت روی سایت‌ها را افزایش داده و فیلترهایی برای شناسایی آگهی‌های جرم قرار داده اما کرار بعضی جرایم نظارت بیشتر بر انتشار نهی‌های مایه طلبد.



۶ مامور پلیس  
 یک بار به قصاص  
 محکوم شدند که  
 امید دارند با رفع  
 نواقص پرونده  
 از این مجازات  
 نجات پیدا کنند



فلاکت بارم خسته شده بودم. سعی کردم ترك كنم و به‌صورت ناگهانی مواد را کنار گذاشتم، اما خیلی زجر کشیدم و تا شش روز خوابم نبرد. پدرم مرا به کمپ برد و در آنجا بستری کرد. چند روز اول دائم به این فکر می‌کردم که بعد از خلاصی از کمپ، سراغ مواد بروم، اما با برنامه‌ای اصولی که راهنمایم داد، دیگر به کشیدن مواد فکر نمی‌کردم. من خوشبختی بزرگی دارم که آن هم خانواده‌ام است. اگر پدرم مرا از خودش طرد می‌کرد، شاید جسمم را مردم پیدا می‌کردند و گمنام دفن می‌شدم؛ اما حالا با داشتن حمایت‌های خانواده‌ام می‌توانم فرد مفیدی برای جامعه باشم. امیدوارم هیچ‌کس حتی برای یک بار هم که شده سراغ تجربه‌کردن مواد مخدر نرود که رهایی از آن کار ساده‌ای نیست.»

بعد از اخراج هم با پس انداز ناچیزی که داشت، مواد می‌خرید و مصرف می‌کرد. «در روز، چهار گرم تریاک می‌کشیدم. اوج اعتیادم شب بود و تا ۵ صبح یک بند می‌کشیدم و بعد هم می‌خوابیدم. زندگی‌ام به یک لجنزار واقعی تبدیل شده بود. تنها شانس‌ای که داشتم این بود که با وجود فقر شدید، خانواده خیلی خوبی داشتم و پدر و برادرم با وجود اعتیاد، همچنان دودادور مراقبم بودند. گاهی نصیحتم می‌کردند و گاهی هم ناسزا می‌گفتند؛ تا به‌خودم بیایم، اما من بی‌غیرت‌تر از این حرف‌ها بودم که به پر قبایم بربخورد. یک روز که پشت خرابه‌ای خوابم برده بود، پدرم بالای سرم آمد. چند ماه بود که او را ندیده بودم. چهره‌اش خیلی شکسته‌تر شده بود. از نحوه نشستنش کنارم و اشک‌هایی که بی‌صدا می‌ریخت، خرد شدم. گفت پسر، یک جو غیرت داشته باش. خودم هم از وضعیت

